

داستان رستم و سهراب



ياسمين فرزاني

۱۳۸۸/۷/۲۲

چند هزار سال پیش در چین روزی:

رستم بلافاصله پس از شب زفاف نگینی به همسر محبوبش داد و او را برای همیشه ترک کرد و رفت دنبال ماجراجویی های خودش. درون بطن همسر او نطفه ای خلق شد که بعد ها سهراب نام گرفت. رستم یک بار هم خبر نگرفت که این سهراب چه گونه بزرگ می شود و مادرش چه گونه او را دست تنها بزرگ می کند. سال ها بعد رستم و سهراب بی آن که همدیگر را بشناسند روی در روی هم قرار گرفتند. ابتدا سهراب رستم را شکست داد. اما رستم شروع به "ننه من غریبم بازی" کرد. دل سهراب برای او سوخت و آزادش کرد. بار دوم رستم سهراب را شکست داد و با بیرحمی تمام او را به هلاکت رساند. اما با دیدن نگین دریافت که پسرش بوده. سهراب به هنگام مرگ ناله ای زد و رستم با شنیدن آخرین ناله او عربده ای کشید. تو گویی اگر این پسر حاصل برخورد اسپرم کس دیگری بود، مُردنش اشکالی نداشت! عربده رستم و ناله سهراب در تاریخ ثبت شد.

پس از مرگ سهراب رستم به دنبال نوشدارو رفت. اما پس از مرگ نوشدارو را چه فایده؟

ده سال پیش در چین روزی:

رستم دانشجویی گرفت به نام سهراب. بعد از امضای پروپزال تز، رستم سهراب را به حال خود گذاشت و رفت به دنبال ماجراجویی های خودش. رستم حتی یک بار هم سراغ نگرفت تا ببیند سهراب با تزش چه می کند. مدتی گذشت و سهراب با درفت مقاله ای وارد شد. از رستم خواست که بخواند و کامنت دهد. رستم مقاله را به دست گرفت و بی آن که بخواند نام خود را به نام نویسندگان اضافه کرد. سهراب ناله ای کرد که در تاریخ دانشکده ثبت شد.

چه شانسی داشت رستم که سهرابش همچون سهراب افسانه ای در امر تحقیق پهلوانی خودساخته از آب در آمد. این شانس باعث شد که رستم همین طور آلفی سایتیشن بگیرد و در دنیا به دانشمند بودن معروف شود.

چند سال بعد رستم عَلم مبارزه با تقلب را بر افراشت. اما "نوشداروی بعد از مرگ سهراب" را چه فایده؟

کلام آخر: شوخی شوخی با رستم هم شوخی!!